

باب دوم

ذکر بابهایی که در این کتاب هست

پیش از این از مقاصد کتاب سخن کردیم و اکنون شمه‌ای در باره بابهای آن به ترتیبی که هست میگوئیم تا خواننده آسان بدان تواند رسید .

نخست ذکر آغاز و کیفیت خلقت و پیدایش مردم است از آدم تا ابراهیم علیهما الصلوة والسلام.

ذکر قصه ابراهیم علیه السلام و پیمبران و ملوک بنی اسرائیل که پس از دوران وی بوده‌اند.

ذکر سلطنت اربعم بن سلیمان بن داود و ملوک بنی اسرائیل که پس از دوران وی بوده‌اند و شمه‌ای از سرگذشت پیمبران .

ذکر اهل فترت که مابین مسیح و محمد صلی الله علیه وسلم بوده‌اند .

ذکر شمه‌ای از اخبار هند و عقاید هندوان و آغاز ممالک و سیرت و رسوم و عبادتشان .

ذکر زمین و دریاها و آغاز پیدایش رودها و کوهها و اقالیم هفتگانه و ستارگان متعلق آن و مطالب دیگر.

ذکر شمه‌ای از تغییرات دریاها و شمه‌ای از اخبار رودهای بزرگ .

ذکر اخبار دریای حبشی و آنچه در باره وسعت و خلیجهای آن گفته‌اند .

ذکر اختلاف کسان در باره مدو جزر و تفصیل آنچه در این زمینه گفته‌اند.

ذکر دریای روم و آنچه درباره طول و عرض و ابتدا و انتهای آن گفته اند .
 ذکر دریای نیطس و دریای مایطس و خلیج قسطنطنیه .
 ذکر دریای باب و ابواب و خزر و گرگان و تفصیل گفتار درباره ترتیب
 دریاها .

ذکر ملوک چین و ترك و تفرقه اولاد عامور و اخبار چین و شاهان آن دیار و
 تفصیل سرگذشت و سیاست آنها .

ذکر شمه‌ای از اخبار دریاها و عجایب آن اقوام و مراتب ملوک که اطراف
 آن هست و مطالب دیگر .

ذکر جبل قبیخ و اخبار اقوام لان و سریر و خزر و طوایف ترك و بلغار و
 اخبار باب و ابواب و ملوک و اقوامی که اطراف آنها هستند .
 ذکر ملوک سریانی .

ذکر ملوک موصل و نینوی که آسوریانند .

ذکر ملوک نبطی و غیر نبطی بابل که کلدانیانند .

ذکر ملوک قدیم ایران و سرگذشت و وقایع ایشان .

ذکر ملوک الطوایف اشکانی که مابین شاهان طبقه اول و طبقه دوم ایران بوده اند .

ذکر مطالبی که درباره نژاد ایرانیان گفته اند .

ذکر ملوک ساسانی که طبقه دوم شاهان ایرانند و سرگذشت و تفصیل وقایع

ایشان .

ذکر ملوک یونان و وقایع ایشان و آنچه در باره نژادشان گفته اند .

ذکر وقایع جنگ اسکندر در سرزمین هند .

ذکر ملوک یونان پس از اسکندر .

ذکر روم و گفتار درباره نژاد و شماره ملوک و تاریخ سالها و تفصیل وقایع

ایشان .

ذکر ملوک مسیحی روم که شاهان قسطنطنیه اند و شمه‌ای از حوادث دوران ایشان .

ذکر ملوک روم از پس ظهور اسلام تا ارمنیوس که بسال سیصد و سی و دو سلطنت داشت .

ذکر مصر و نیل و وقایع و بنا و عجایب و اخبار ملوک آن دیار .

ذکر اخبار اسکندریه و بنا و ملوک و عجایب آن و مطالب مربوط به این باب .

ذکر سیاهان و نژاد و اختلاف طوایف و طبقات و تفاوت مناطق و اخبار

ملوک ایشان .

ذکر سقلاویان و اقامتگاه و اخبار ملوک و اختلاف طوایف ایشان .

ذکر فرنگان و جلیقیان و ملوک آنها و تفصیل اخبار و سرگذشت و جنگهایشان

با مردم اندلس .

ذکر نوکبرد و ملوک و اخبار مساکن آنها .

ذکر عاد و ملوک آنها و شمه‌ای از اخبارشان و آنچه درباره‌ی عمرشان

گفته‌اند .

ذکر ثمود و ملوک آنها و صالح پیمبر و شمه‌ای از اخبارشان .

ذکر مکه و اخبار آن دیار و بنای خانه خدا و جرهمیان و قبایل دیگر که

بر آنجا تسلط داشته‌اند و مطالب دیگر مربوط باین باب .

ذکر مجموعه اخبار در باره زمین و شهرها و اشتیاق نفوس بوطن خود

ذکر اختلاف در علت تسمیه یمن و شام و عراق و حجاز .

ذکر یمن و نژاد مردم آن دیار و آنچه در این باب گفته‌اند .

ذکر تبعان یمن و دیگر ملوک آن دیار و سرگذشت و مدت سلطنت آنها .

ذکر ملوک یمنی حیره و دیگر ملوک آن دیار و اخبار آنها .

ذکر ملوک یمنی و غسانی شام و دیگر ملوک آن دیار و اخبار آنها .

ذکر بدویان عرب و اقوام دیگر و علت بدوی بودنشان و کردان جبال و نژاد آنها و شمه‌ای از اخبارشان و مطالب دیگر مربوط باین باب .
 ذکر دیاتها و عقاید عرب جاهلیت و پراکنندگی آنها در شهرها و خبر اصحاب فیل و موضوع احایش و دیگران و عبدالمطلب و مطالب دیگر مربوط باین باب .

ذکر معتقدات عرب درباره نفوس و هام و صفر و اخبار مربوط بدان .
 ذکر گفتار عرب در باره غولان و جلوه غول و آنچه دیگران در این زمینه گفته‌اند و مطالب دیگر مربوط بهمین باب و همین موضوع .
 ذکر گفتار مردم عرب و غیر عرب که هاتف و جن را پذیرفته یا منکر شده‌اند .
 ذکر عقاید عرب در باره قیافه و عیافه و فال و سانس و بارح و جزان .
 ذکر کاهنی و صفت آن و آنچه کسان در باره کاهنان گفته‌اند و تعریف نفس ناطقه و غیر ناطقه و آنچه در باره رؤیا گفته‌اند و مطالب دیگر در این باب .
 ذکر شمه‌ای از اخبار کاهنان و سیل عرم بسرزمین سبا و مارب و تفرقه قبیله ازد و سکوتشان در مناطق دیگر .

ذکر سال و ماه عرب و عجم و اتفاق و اختلاف آن .
 ذکر ماههای قبطی و سریانی و اختلاف نام آن و شمه‌ای در باره تاریخ و مطالب دیگر مربوط بهمین موضوع .
 ذکر ماههای سریانی و توافق آن با ماههای رومی و شمار ایام سال و معرفت تغییرات جوی .

ذکر ماههای ایرانیان و مطالب مربوط به آن .
 ذکر روزهای ایرانیان و مطالب مربوط بدان .
 ذکر سالها و ماههای عرب و نام روزها و شبهایشان .
 ذکر گفتار عرب در باره شبهای ماههای قمری و مطالب دیگر در همین معنی .

ذکر چهار جهت و چهار طبع و خواص هر يك از جهات شرقی و غربی و شمالی و جنوبی و مطالب دیگر در تأثیر کواکب.

ذکر خانه‌های معتبر و معبدهای محترم و آتشکده‌ها و بتخانه‌ها.

ذکر خانه‌های معتبر مردم یونان و وصف آن.

ذکر خانه‌های معتبر صقالیه و وصف آن.

ذکر خانه‌های معتبر رومیان قدیم و وصف آن.

ذکر خانه‌های معتبر و معبدهای محترم صابیان حرانی و غیر حرانی و عجایب و اخبار آن و مطالب دیگر.

ذکر خبر آتشکده‌ها و کیفیت بنای آن و اخبار مجوسان مقیم آتشکده و مطالب مربوط به بنای آن.

ذکر خلاصه تاریخ جهان از آغاز تا مولد پیمبر صلی الله علیه و سلم و آنچه مربوط باین باب است.

ذکر مولد پیمبر صلی الله علیه و سلم و نسب وی و مطالب دیگر مربوط باین باب.

ذکر مبعث پیمبر علیه الصلوة والسلام و حوادثی که تا هجرت وی صلی الله علیه و سلم رخ داد.

ذکر هجرت پیمبر و خلاصه حوادثی که در ایام وی تا وفاتش صلی الله علیه و سلم رخ داد.

ذکر خبر امور و احوالی که از مولد تا وفات وی صلی الله علیه و سلم بود.

ذکر کلماتی که خاص وی علیه الصلوة والسلام بود و پیش از او کس نگفته بود.

ذکر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و نسب و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت وی.

ذکر خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه و نسب و شمه‌ای از اخبار و

سرگذشت وی .

ذکر خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه و نسب و شمه‌ای از اخبار و

سرگذشت وی .

ذکر خلافت علی بن ابیطالب رضی الله عنه و نسب و شمه‌ای از اخبار و

سرگذشت او و نسب خواهران و برادرانش .

ذکر اخبار جنگ جمل و آغاز آن وزد و خوردها که بود و مطالب دیگر .

ذکر حوادثی که در صفین میان مردم عراق و شام رخ داد .

ذکر حکمین و آغاز حکمیت .

ذکر جنگهای علی رضی الله عنه با خوارج نهر روان که شراة بودند و مطالبی

که مربوط بهمین باب است .

ذکر مقتل علی بن ابیطالب رضی الله عنه .

ذکر شمه‌ای از سخنان علی و زهدوی و اخبار مربوط بهمین معنی .

ذکر خلافت حسن بن علی بن ابیطالب رضی الله عنه و شمه‌ای از اخبار و

سرگذشت وی .

ذکر دوران معاویة بن ابی سفیان و شمه‌ای از حوادث و سرگذشت و لطایف

اخبار او .

ذکر شمه‌ای از اخلاق و سیاست معاویة و قسمتی از اخبار جالب وی .

ذکر ثنا و فضیلت صحابه و علی بن ابیطالب و عباس رضی الله عنهم .

ذکر دوران یزید بن معاویة بن ابی سفیان .

ذکر مقتل حسین بن علی بن ابیطالب رضی الله عنهما و کسانی که از خاندان و

پیروان وی کشته شدند .

ذکر فرزندان علی بن ابیطالب رضی الله عنه .

ذکر شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و نوادراعمال یزید بن معاویة و آنچه در

حیره رخ داد و مطالب دیگر.

ذکر دوران معاویه بن یزید و مروان بن حکم و مختار بن ابی عبید و عبدالله بن زبیر و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام ایشان .

ذکر دوران عبدالملک بن مروان و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت وی و حجاج بن یوسف و اعمال و نوادر اخبار وی.

ذکر شمه‌ای از اخبار و خطبه‌ها و اعمال حجاج بن یوسف.

ذکر دوران ولید بن عبدالملک و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت او و حوادث حجاج در ایام وی .

ذکر دوران سلیمان بن عبدالملک و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت وی.

ذکر خلافت عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم رضی الله عنه و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و زهد وی .

ذکر دوران یزید بن عبدالملک و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت وی .

ذکر دوران هشام بن عبدالملک و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت وی .

ذکر دوران ولید بن یزید بن عبدالملک و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت وی.

ذکر دوران یزید بن ولید بن عبدالملک و ابراهیم بن ولید بن عبدالملک و

شمه‌ای از اخبار ایشان.

ذکر علت تعصب یمانیه و نزاریه و فتنه‌ها که بدوران بنی امیه از آن زاد.

ذکر دوران مروان بن محمد بن مروان بن حکم و جنگها و مقتل وی .

ذکر مدت و سال حکومت بنی امیه.

ذکر دولت عباسی و شمه‌ای از اخبار و مقتل و جنگها و سرگذشت مروان.

ذکر خلافت سفاح و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی.

ذکر خلافت ابوجعفر منصور و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث

ایام وی .

- ذکر خلافت مهدی و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت هادی و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت رشید و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر برمکیان و اخبار و حوادث روزگار ایشان .
- ذکر خلافت امین و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت مأمون و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت معتصم و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت واثق و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت متوکل و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت منتصر و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت مستعین و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت معزز و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت مهدی و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت معتمد و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت معتضد و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت مکلفی و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت مقتدر و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت قاهر و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت راضی و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت المتقی لله و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت مستکفی و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلافت مطیع و شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و حوادث ایام وی .
- ذکر خلاصه تاریخ از هجرت تا این زمان که جمادی الاول سال سیصد و سی و دوم و

سال فراغ از تألیف این کتاب است .
 ذکر کسانی که از اول اسلام تا بسال سیصدوسی و پنجم امارت حج داشته‌اند و
 این ختم کتاب است .

ذکر شمه‌ای از القاب آنها و آنچه اهل درایت در شمارشان گفته‌اند .
 مسعودی گوید این خلاصه محتویات و ابواب کتاب است ولی در هر باب از
 انواع علوم و فنون اخبار و آثار چیزها هست که در عنوان باب نیامده و ترتیب
 کتاب چنانست که آورده‌ایم و تاریخ خلیفگان و مدت عمرشان را در بابها که خاص
 سرگذشت و اخبار ایشان کرده‌ایم بیاریم، سپس حوادث جالب و مطالب برجسته
 سرگذشت و خلاصه حوادث مهم دوران ایشان و اخبار وزیرانشان را با اقسام علوم
 که در حضور ایشان گفتگو میشد ضمن اشاره بچیزها که از این معانی و فنون در
 کتابهای سابق ما هست نقل کنیم .

و شمار بابهای این کتاب صدوسی و دو باب است که باب نخست ذکر مقاصد و باب
 دوم ذکر ابواب کتاب و باب آخر ذکر کسانی است که از آغاز اسلام تا سال سیصدو
 سی و پنجم امارت حج داشته‌اند باشمه‌ای از القاب ایشان .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وما توفیقی الا بالله

باب سوم

ذکر آغاز و کار خلقت و پیدایش مخلوق

باتفاق اهل علم از اهل اسلام، خدا عزوجل چیزها را بی نمونه آفرید و از ناچیز بوجود آورد. از ابن عباس و غیر او روایت کرده اند که نخستین چیزی که خدا آفرید آب بود و عرش وی بر آب بود و چون خواست که خلق را بیافریند از آب بخاری برون آورد و بخار بالای آب برآمد و آنرا آسمان نامید آنگاه آب را بخشکانید و آنرا یک زمین کرد آنگاه زمین را بشکافت و هفت زمین کرد بدو روز یکشنبه و دوشنبه. و زمین را بر ماهی آفرید و ماهی همانست که خدای سبحانه بقرآن در گفتار والای خویش یاد کرده که ن والقلم و ما یسطرون، و ماهی در آب بود و آب بر تخته سنگ بود و تخته سنگ بر پشت فرشته بود و فرشته بر صخره بود و صخره بر باد بود و این همان صخره است که خدای تعالی در قرآن بنقل از قول لقمان پسرش فرموده است: «پسرك من اكرهم وزن دانه خردلی در صخره یا در آسمانها یا زمین باشد خدا آنرا بیارد که خدا دقیق و نکته دان است.» پس ماهی بجنبید و زمین بلرزید و خداوند کوهها را در آن استوار کرد و زمین آرام یافت و این گفتار خدای والای است که «در زمین لنگرها کرد که شمارا نلرزاند» و کوهها را در زمین بیافرید و روزی مردم زمین را بادرختان و آنچه بایسته بود بدو روز

سه شنبه و چهارشنبه آفرید. و این گفتار والای اوست که «چرا شما به آنکه زمین را بدوروز آفرید کافر میشوید و برای او همتاها می نهید؟ این پروردگار جهانیان است: و بچهار روز دیگر روی زمین لنگرها پدید کرد و در آن برکت نهاد و خوردنیهای آن مقرر کرد که برای پرستش کنان چهارروز کامل است. آنگاه با آسمان پرداخت که بخاری بود و بآن و بزمین گفت بر غبت یا کراحت بیائید. گفتند بر غبت آمدیم». این بخار از نفس آب بود که تنفس کرد و آنرا يك آسمان کرد سپس آنرا بشکافت و هفت آسمان کرد بدوروز که پنجشنبه و جمعه بود و جمعه از آنرو نام یافت که خداوند در آنروز خلقت آسمانها و زمین را جمع کرد سپس فرمود: «بهر آسمانی کار آنرا وحی کرد» گوید یعنی در هر آسمانی مخلوق آنرا از فرشتگان و دریاها و کوههای برفی آفرید. آسمان دنیا از زمرد سبز است و آسمان دوم از سیم سپید است و آسمان سوم از یاقوت سرخ است و آسمان چهارم از درّ سپید است و آسمان پنجم از طلای سرخ است و آسمان ششم از یاقوت زرد است و آسمان هفتم از نور است که خدا آنرا از فرشتگانی پر کرده که چون بنزدیک خدایند بتعظیم وی بریکپا ایستاده اند و پاهایشان زمین هفتم را شکافته و قدمشان بفاصله پانصد سال راه زیر زمین هفتم استوار است و سرهایشان زیر عرش است اما بعرش نمیرسد و پیوسته گویند لا اله الا الله ذوالعرش المجید؛ و از هنگام خلقت تا قیام رستاخیز چنین باشند و زیر عرش دریایی است که روزی جنبندگان از آن فرود می آید، خدا بدان وحی میکند و هر چه خدا بخواهد از آسمانی با آسمانی میبارد تا بجایی میرسد که ابرم نام دارد و خدا بیاد وحی میکند تا آنرا بابرها برساند که بقطره ها فروبارد. و زیر آسمان دنیا، دریاییست پر آب که همه حیوانات همانند دریا های زمین در آن شناورند و بقدرت خدای بر جاست. و خداوند وقتی از خلق زمین فراغت یافت جن را پیش از آدم بر پشت آن جای داد و جنیان را از شعله آتش کرد و ابلیس میان ایشان بود و خدا گفتشان که خون بهایم نریزند و معصیت نکنند.

ولی خون ریختند و بیکدیگر ستم کردند و چون ابلیس بدیدشان که از این رفتار باز نمیگردند از خدای تعالی بخواست تا او را با آسمان بالا برد و با فرشتگان همساز شد که خدا راست عبادت میکرد. و خدا گروهی از فرشتگان را بفرستاد تا جنیان را که گروه ابلیس بودند بجزایر دریاها راندند و از آنها هر چه خدا خواست بکشند و خدا ابلیس را خازن آسمان دنیا کرد و غرور در دل او افتاد.

آنگاه خدا خواست آدم را بیافریند و با فرشتگان گفت: «در زمین جانشینی پدید خواهم کرد.» گفتند: «پروردگارا این جانشین کیست؟» گفت: «بازماندگان خواهد داشت که در زمین تباهی کنند و حسد ورزند و همدیگر را بکشند.» گفتند: «پروردگارا در آنجا مخلوقی پدید میکنی که تباهی کند و خونها بریزد در صورتی که ما ترا پیاکی میشناسیم و تقدیس گویانیم؟» خدا گفت: «من چیزها دادم که شما ندانید.»

آنگاه خدا جبریل را بزمین فرستاد که گلی از آن بیارد. زمین بدو گفت: «از دست تو بخدا پناه میبرم که مرا ناقص نکنی» و او باز گشت و چیزی از آن بر نگرفت و گفت: «خدایا او بتو پناه برد.» سپس خدا میکائیل را فرستاد و زمین با او همان گفت که باز گشت و چیزی از آن بر نگرفت. پس از آن خدا فرشته مرک را فرستاد و زمین باز اعوذ بالله گفت و بخدا پناه برد ولی فرشته گفت: «من نیز بخدا پناه میبرم که بر گردم و فرمان وی را کار بسته باشم.» و از خاک سیاه و سرخ و سپید بر گرفت بدینجهت آدمیزادگان برنگهای گوناگون شدند و او را آدم نامیدند که از ادیم یعنی کف زمین گرفته شد و جز این نیز گفته اند. و خدا فرشته مرک را عهده دار مرک کرد و خاک را چهل سال برشت تا گل ورزیده شد که بهم چسبیده بود و آنرا چهل سال وا گذاشت تا دگر گونه شد و بو گرفت و گفتار خدا است که من حماء مسنون، یعنی گل متغیر متعفن. آنگاه آنرا نقش بست و بیجان گل خشک همانند سفال وا گذاشت تا یکصد و

بیست سال و بقولی چهل سال بر آن بگذشت. و این گفتار خداست که «روز کاری بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود». فرشتگان که بر گل بیجان میگذشتند از آن میترسیدند و ابلیس از همه ترسان تر بود که چون میگذشت پا بر آن میکوفت و صدایی چون سفال بر میخواست که صلصله‌ای داشت. و گفتار خداست که من صلصال کالفخار، یعنی از گل خشکی همانند سفال. و گفته‌اند که صلصال جز این بود. و ابلیس از دهان گل بیجان درون میرفت و از پائین آن برون میشد و میگفت: «ترا برای کاری آفریده‌اند». وقتی خدا خواست جان در آن بدمد بفرشتگان گفت: «آدم را سجده کنید» و همه سجده کردند مگر ابلیس که اباورزید و تکبر کرد و گفت «پروردگارا من از او بهترم که مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای و آتش از خاک برتر است، منم که در زمین جانشین بوده‌ام و پوشش پرورزینت نور و تاج کرامت داشته‌ام و در آسمان و زمین عبادت تو کرده‌ام». خدای تعالی گفت: «از بهشت برون شو که مطرودی و تاروز جزا لعنت من شامل تو است.» و او تا روز رستاخیز مهلت خواست و خدا تاروز و وقت معین مهلتش داد. ابلیس ندانست که چرا گفتند آدم را سجده کند. بعضی کسان گفته‌اند که آدم محراب مکلفان سجده بود و مقصود، سجود خالق عزوجل بود. و موافقت و اطاعت فرمان بطریق امتحان و تجربه و آزمایشی که مکلفان راهست و بعضی دیگر جز این گفته‌اند. آنگاه خدا از روح خویش در آدم دمید و چون روح به پاره‌ای از او درآمد میخواست بر خیزد و بنشیند و خداوند گفت: «انسانرا اشتابگر آفریده‌اند.» و چون روح پیاپی در او شد عطسه زد و خدا گفت: «ای آدم بگو الحمد لله تا خدا بر تو رحمت آورد.»

مسعودی گوید: آنچه در باره آغاز خلقت گفتیم همانست که شریعت آورده و سلف از خلف و بازمانده از رفته نقل کرده و ما همچنان که از کلماتشان دریافته و در کتابهایشان یافته‌ایم بیان کردیم، بر حدوث جهان دلیلهای روشن هست ولی از گفتار اهل ملل که موافقان حدوثند و گروه مخالفان که معتقد

قدمند چیزی نیاوردیم که این مطالب را در کتب سابق خویش یاد کرده‌ایم و در بسیاری موارد این کتاب شمه‌ای از علوم نظر و برهان و جدل که مربوط بآراء و عقاید است بطریق خبر گفته‌ایم.

از امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «وقتی خدا خواست خلقت را بوجود آورد و مخلوق را بیافریند و مبدعات را ابداع کند پیش از گسترش زمین و افراشتن آسمان که در انفراد ملکوت و وحدت جبروت خویش بود مخلوق را چون غباری بیاراست آنگاه شمه‌ای از نور خود را رها کرد تا بدرخشید و شعله‌ای از نوروی پرتو افکند و این نور در میان صورتهای نهان فراهم شد و بصورت پیامبر ما محمد صلی الله علیه و سلم در آمد و خداوند که گوینده عزیز است فرمود تو بر گزیده منتخبی و ودیعه نور و گنجینه هدایت من پیش تو است، بخاطر تو بطحارا مسطح و آب را روان و آسمان را بلند میکنم و ثواب و عقاب و بهشت و جهنم بوجود می‌آورم و خاندان ترا برای هدایت میگمارم و از علم نهان خود بهره ورشان میکنم تا نکته‌ای برای آنها مشکل نباشد و چیزی از آنها نهان نماند و آنها را حجت خلق و نشانه قدرت و وحدانیت خویش میکنم. آنگاه در باره ربوبیت و خلوص و وحدانیت از آنها شهادت گرفت و از پس این شهادت که گرفته شد انتخاب محمد و آل وی را با بصیرت خلق پیامیخت و بآنها وانمود که هدایت با اوست و نور از اوست و امامت در خاندان اوست تا سنت عدل از پیش مستقر شود و عذرها برخیزد آنگاه خداوند مخلوق را در غیب نهان کرد و بکنون علم خویش فرو برد آنگاه علق را بر گماشت و زمان را کشید و آب را روان کرد و کف را برانگیخت و بخار را بجنبانید و عرش وی بر آب شناور شد و زمین را بر روی آب بگسترده و از آب بخاری بر آورد و آنها را آسمان کرد و زمین و آسمان را بطاعت خواند که پذیرفتند و اطاعت آوردند. آنگاه فرشتگان را از نوری که ابداع کرده و جانها که بوجود آورده

بود بیافرید و نبوت محمد صلی الله علیه وسلم را قرین توحید خویش کرد و از آن پیش که در زمین مبعوث شود در آسمان مشهور شد. و چون خدا آدم را بیافرید فضیلت او را بر فرشتگان بیان کرد و دانشی را که از پیش خاص او کرده بود عیان نمود که وقتی نام اشیاء را از او پرسیدند همه را بدو شناسانید. و خدا آدم را محراب و کعبه و باب و قبله نهاد که نیکان و روحانیان نورانی را به سجده او واداشت. آنگاه آدم را بنزد فرشتگان پیشوا خواند و او را از ودیعه خویش آگاه کرد و اهمیت امانتی را که سپرده او بود و انمود که همه بهره آدم از نکویی، ودیعه نور ما بود که بدو نمود. و خدای تعالی پیوسته این نور را بروزگار نهان داشت تا محمد صلی الله علیه وسلم را بدوران قترت علنا فضیلت داد که مردم را بظاهر و باطن و سر وعلن دعوت کرد و او علیه السلام پیمانی را که از ذر پیش از نسل گرفته شده بیاد آورد و هر که با او موافق شد و از چراغ نور قدیم اقتباس کرد به سر آن راه یافت و کار واضح را عیان دید و هر که بغفلت دچار شد سزاوار غضب شد آنگاه نور را بفطرت ما انتقال داد که در امامان ما درخشید که ما نور آسمان و زمینیم و نجات بما وابسته است و علم نهان از ماست و سرانجام کارها بماست و همه حجت‌ها بظهور مهدی ما که ختم امامان و ناجی امت و غایت نور و مصدر امور است خاتمه مییابد که ما افضل مخلوق و اشرف موحدان و حجت پروردگار جهانییم و هر که بولایت ما چنگ زند و دستاویز ما را بگیرد نعمت بر او فرخنده باد. این را از ابو عبدالله جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از امیر مؤمنان علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه روایت کرده‌اند و ما بسیاری اسانید و طرق این اخبار را که با اتصال سند همه راویان در کتب سلف خویش آورده‌ایم از بیم طول و تفصیل در این کتاب نیاوردیم.

اما آنچه در تورات هست اینست که خداوند خلقت را بروز دوشنبه آغاز

کرد و ختم فراغت روز شنبه بود. بدینجهت یهودان شنبه را عید کردند و اهل انجیل پنداشته‌اند که مسیح بروز یکشنبه از گور برخاست و آنرا عید نهاده‌اند. اما آنچه عامه اهل فقه و حدیث بر آنند اینست که آغاز بروز یکشنبه و فراغ بروز جمعه بود که در آنروز که ششم نisan بود روح در آدم دمیده شد. سپس حوا از آدم بوجود آمد و سه ساعت از روز گذشته بود که در بهشت آرام گرفتند و سه ساعت که يك چهارم روز و معادل پنجاه و يك سال از سالهای دنیا بود در آنجا بی‌بودند. و خدا آدم را به سرانندیب و حوا را به جده و ابلیس را به بیسان و مار را به اصفهان فرود آورد و آدم به‌هند در جزیره سرندیب بر کوه راهون فرود آمد و برگی که از برگهای بهشت بخود چسبانیده بود بر او بود که بخشکید و باد آنرا ببرد و در دیار هند پراکند. گویند - و خدا داناتر است - که همه بوی خوش که بدیار هند هست از آن برگ است و جز این نیز گفته‌اند بدین جهت عود و قرنفل و ادویه و مشک و دیگر چیزهای خوشبو خاص هند است و بر کوه نیز یاقوتها بدرخشید و الماس از آن بود و در جزایر دریای آن سنباده و به قعر آن معادن مروارید است. و چون آدم از بهشت برون شد مشتی گندم و سی شاخه از درختان بهشت از اقسام میوه‌ها همراه داشت که از آن جمله ده میوه پوستدار بود که گردو و بادام و فندق و پسته و خشخاش و شاه بلوط و نارگیل و انار و موز و بلوط بود و ده میوه هسته دار بود که شفتالو و زرد آلو و کلابی و خرما و سنجد و کنار و زالزالک و عناب و کندر و گیلاس بود و ده میوه دیگر که پوست و هسته نداشت و برای خوردن آن مانع نبود که سیب و شاه میوه و انگور و امرود و انجیر و توت و اترج و پالنگ و خیار و خربزه بود. گویند چون آدم و حوا از بهشت فرود آمدند جدا بودند و در محلی که عرفه نام دارد بهم رسیدند و از معارفه ایشان آن مکان عرفه نام یافت و جز این نیز گفته‌اند. و آدم علیه السلام به حوا مایل شد و او را بپوشانید و پسر و دختری آورد

نام پسر قاین شد و نام دختر لویداء شد آنکاه بار دیگر او را پیوشانید و باز حوا پسر و دختری آورد که پسر هایل و دختر اقلیمیا نام گرفت. در باره اسم پسر اول خلاف کرده اند اهل کتاب و دیگران بر این رفته اند که نام وی چنانکه گفتیم قاین بود و بعضی عقیده دارند که نام وی قایل بود و این گفتار گروهی از مردم است و غالب همانست که از پیش آوردیم. علی بن جهم در قصیده خویش در باره آغاز خلقت و ابداع این نکته را یاد کرده و گفته است:

«و پسری آوردند که نامش قاین شد و از رشد او رنجها دیدند. هایل بزرگ شد و قاین بزرگ شد و میان آنها خلاف نبود.»

اهل کتاب گفته اند که آدم خواهر هایل را بزنی قاین و خواهر قاین را به هایل داد و زناشویی دوشکم را جدا کرد و چنین کرد تا بحد امکان محارم را از هم دور کند که بحکم ضرورت و محدودیت نسل فاصله محارم و زناشویی یگانه میسر نبود. مجوسان پنداشته اند که آدم مخالف زناشویی فرزندان يك شکم نبود و نخواست از هم جدا شوند و در این باب نکته ای دارند که ادعا میکنند ازدواج برادر و خواهر و پسر و مادر بهتر و سودمندتر است و ما این مطلب را در فن چهاردهم کتاب «اخبار الزمان و من اباده الحدثان من الامم الماضیه و الاجيال الخالیه و المالك الدائره» آورده ایم.

هایل و قاین قربان آوردند، هایل بهترین گوسفند و نکوترین خوردنی خویش را بجست و قربان نهاد ولی قاین بدترین مال خود را جست و قربان نهاد و کارشان چنان شد که خدای تعالی در کتاب عزیز خویش حکایت کرده که قاین هایل را بکشت. گویند او را در صحرائی هموار بیجان کرد و گویند این به دیار دمشق از سرزمین شام بود و سر او را بسنگی بکوفت و گویند که وحوش در آنجا از انسان وحشت کردند که بدکاری و قتل آغاز کرده بود و چون او را بکشت در نهان کردنش متحیر ماند و او را به پشت کشید و در زمین همی گشت و خدا کلاغی بر-

انگینخت تا کلاغ دیگر را بکشت و بڭخاک کرد و قاین غمین شد و سخنی گفت که قرآن آورده که «وای بر من که نتوانستم همانند این کلاغ باشم و نیش بر ادرم را نهان کنم» آنگاه او را بڭخاک سپرد. و چون آدم از قصه خبر یافت غمین شد و بنالید و وحشت کرد و فغان برداشت.

مسعودی گوید: میان مردم شعری مشهور است که به آدم نسبت دهند که وقتی در بارهٔ فرزند غمین و از فقدان او اندوهگین بود گفته بود:

«دیار و مردم آن دگر گون شده اند

و روی زمین کدر و زشت است

همه رنگها و مزه ها دگر شده است

و بشاشت چهرهٔ زیبا کاسته است

و مردم زمین بجای باغستانهای وسیع

درختان خاردار و کناردارند.

دشمنی که هرگز فراموش نمیکند

و ملمونی که هرگز نمیمیرد تا آسوده شویم

مجاور ما شده است.

قاین هابیل را بستم کشته است

ای درینغ از آن صورت دلپذیر

چرا من فراوان نمیگیریم

که هابیل در قبر خفته است.

زندگی دراز مایهٔ اندوه من است

و من از زندگی خویش آسایش ندارم.»

در چند کتاب تاریخ و سرگذشت و انساب چنین دیده ام که وقتی آدم این شعر

را بخواند ابلیس از جایی که صدای او را می شنید و خودش را نمیدید پاسخ

داد و گفت :

«از این دیار و ساکنانش دور شو
که فراخنای زمین برای تو تنگ است
تو و همسرت حوا در بهشت بودید
مگر آدم از آزار دنیا راحت تواند شد !
خدعه و مکر من پیوسته بود
تا بهای سودآور از چنگ تو برفت
اگر رحمت خداوند نبود
از بهشت جاوید باد به گفت مانده بود.»

و هم در کتابها دیده‌ام که آدم علیه السلام صدایی شنید و کسی را ندید که
فقط يك شعر بجز اشعاری که یاد کردیم میخواند. شعر اینست:
«ای پدر هایل! هر دو را کشته شده گیر که زنده بتلافی مقتول کشته
خواهد شد.»

وقتی آدم این بشنید غم و ناله‌اش بر رفته و بجا مانده بیفزود و بدانست که قاتل
کشته خواهد شد و خداوند بدو وحی کرد که من نور خویش را که در اصلاب
پاک و شریف همی رود و بدان بر همه نورها میبالم از تو برون میبرم و آنرا ختم پیمبران
میکنم و خاندانش را بهترین امامان جانشین قرار میدهم و روزگار را بدوران
ایشان بسر میبرم و زمین را از دعوتشان پر و به پیروان آنها منور میکنم. پس
آماده باش و پاکیزه شو و تقدیس و تسبیح گوی و بهنگام طهارت همسر خویش را
پیوشان که ودیعه من از شما بفرزندتان انتقال خواهد یافت. پس آدم به حوا در آمد
که همانوقت بار گرفت و چهره‌اش بدرخشید و نور در جبینش پرتوافکند و از
دید گانش نمودار شد و چون دوران حمل بسر آمد فرزندی آورد که از همه پسران
نکوتر و موقرتر و زیباتر و خوش سیماتر و خوشخوی‌تر بود، و جلال و مهابت از نور

و زینت از جلال و ابهت داشت و نور از خوابدو رسید که در چهره اش درخشان و در طلعتش پرتوافکن بود و آدم او را شیث و بقولی شیث هبة الله نامید و چون رشد کرد و بزرگ شد و کمال یافت و بصیرت گرفت آدم وصیت خویش با او بگفت و اهمیت ودیعه‌ای را که در او بود نمودار کرد و بگفت که پس از وی حجت و جانشین خدا در زمین خواهد بود که باید حق خدا را باوصیای خویش برساند که انتقال نسل پاک و مایه فروزان در او انجام شده است .

و چون آدم وصیت را به شیث سپرد آنرا مستور داشت و سر آنرا نگه داشت . و وفات آدم در رسید و رحلتش نزدیک شد و بروز جمعه ششم ماه نیسان در همان ساعت که خلقت یافته بود در گذشت . عمر وی علیه السلام نهصد و سی سال بود ، و شیث را وصی فرزندان خود کرد . گویند آدم بهنگام مرگ که چهل هزار فرزند و نواده داشت .

در باره قبر آدم خلاف است بعضی پنداشته‌اند قبر وی در منی بمسجد خیف است بعضی گفته‌اند که در غاری بکوه ابوقییس است و جز این نیز گفته‌اند و خدا از حقیقت حال واقفتر است .

شیث حکومت مردم کرد و صحف پدر را با آن کتاب و شریعت که خاص وی نازل شده بود اساس تشریح کرد . و شیث بزن خود درآمد که آبتن انوش شد و نور بدو انتقال یافت و چون بار نهاد نور بر انوش نمودار شد . و چون وقت وصیت رسید شیث در باره ودیعه بدو سفارش کرد و اهمیت آنرا نمودار کرد که مایه شرف و حرمت ایشان است و بفرزند خود گفت که پسر خود را با اهمیت و اعتبار این شرف واقف کند که اولاد خویش را نیز مطلع کنند ، و چنان شود که این وصیت به نسلها انتقال یابد .

و وصیت از دورانی بدورانی روان بود تا نور به عبدالمطلب و فرزند وی عبدالله پدر پیمبر خدا صلی الله علیه و سلم رسید و این موضوع میان اهل شریعت که طرفدار

نصند و دیگران که قائل به انتخابند مایهٔ خلاف است. طرفداران نص امامیان یعنی شیعه علی بن ابیطالب رضی الله عنه والظاهرین من ولده هستند که پنداشته‌اند خدا هیچ دورانی را از قائم بحق الله که یا پیمبر و یا وصی منصوص بنام از طرف خدا و پیمبر است خالی نمیگذارد و طرفداران انتخاب فقیهان شهرها و معتزلیان و فرقه‌های خوارج و مرجئه و بسیاری از محدثان و عوام و فرقه‌هایی از زیدیه‌اند و پنداشته‌اند که خدا و پیمبر کار را بامت و گذاشته‌اند تا یکی را از میان خود انتخاب کنند و بامامت بردارند و بعضی دورانها از حجت خدا که بنظر شیعیان همان امام معصوم است خالی تواند بود. در قسمتهای آیندهٔ این کتاب شمه‌ای از توضیح این مطالب را با گفتار دو گروه یاد خواهیم کرد.

انوش در زمین به آبادی پرداخت و گویند - و خدا دانایتر است - که همهٔ نژاد آدم از شیث بدون فرزندان دیگر بود و جز این نیز گفته‌اند. وفات شیث بسن نهصد و دو از ده سالگی رخ داد. بروز کار انوش قاین پسر آدم و قاتل هابیل کشته شد. مقتل او تفصیلی عجیب دارد که در اخبار الزمان و کتاب اوسط آورده‌ایم. وفات انوش در سوم ماه تشرین اول رخ داد و عمر او نهصد و شصت سال بود.

پسر او قینان بود که نور در پیشانی وی نمودار بود و پیمان از او گرفت. قینان با بادی زمین پرداخت تا مرگش در رسید و عمرش نهصد و بیست سال بود. گویند مرگش در ماه تموز از پس تولد فرزندش مهلائیل بود. مهلائیل هشتصد سال عمر داشت. و فرزند وی لود بود که نور را بارث برد و پیمان از او گرفته شد و حق استوار بود. گویند بسیاری اقسام لهو بدوران وی پدید آمد و پسر قاین که قاتل برادر بود آن را پدید آورد. فرزندان قاین را با فرزندان لود جنگها و حکایتها بود که در کتاب اخبار الزمان آورده‌ایم جنگ میان فرزندان شیث و فرزندان قاین رخ داد. يك طبقه از هندوان که آدم را قبول دارند باین جمع از فرزندان قاین منسوبند و بیشتر این طبقه در سرزمین قمار از دیار هند اقامت دارند و عود قماری

منتسب بدیوار ایشان است .

زندگانی لود هفتصد و سی و دو سال و وفاتش در ماه آذار بود . پس از او پسرش اخنوخ پیاخاست که ادریس پیمبر صلی الله علیه و سلم بود . صایبان پندارند که وی هر مس بود و هر مس بمعنی عطار است و هم او ادریس بود که خداوند عزوجل در کتاب خویش خبر داد که او را بمکانی بلند بالا برده است . عمر او در زمین سیصد سال بود و بیش از این نیز گفته اند . او نخستین کس بود که در زنها و با سوزن بدوخت و سی صحیفه بر او نازل شد و پیش از آن بر آدم بیست و یک صحیفه و بر شیث بیست و نه صحیفه نازل شده بود که تهلیل و تسبیح در آن بود .

بعد از او متوشلح بن اخنوخ پا گرفت و دیوار را آباد کرد و نور به پیشانی داشت و فرزندان آورد . مردم در باره بسیاری از فرزندان وی سخنها گفته اند که بلغار و روس و سقلابیان از فرزندان ویند . زندگانش نهصد و شصت سال و مرگش در ماه ایلول بود . پس از وی لمک پیاخاست و بدوران وی حادثه ها و اختلاط نژادها بود و بهنگام مرگ هفتصد و نود سال داشت .

پس از او نوح بن لمک علیه السلام بود که تباهی در زمین فراوان شد و تاریکی ظلم شدت گرفت و او بدعوت خدا در زمین قیام کرد اما بجز طغیان و کفر نخواستند . نوح تفرینشان کرد و خدا بدو وحی کرد که کشتی بساز و چون از ساختن کشتی فراغت یافت جبریل علیه السلام تابوتی را که استخوان آدم در آن بود نزد وی آورد . روز جمعه نوزدهم ماه آذار بکشتی نشستند و نوح و کسانی که با وی بکشتی بودند روی آب بماندند و مدت پنج ماه همه زمین زیر آب بود آنگاه خداوند بفرمود تا زمین آب را فرو برد و آسمان آب را برگرفت و کشتی به جودی نشست . جودی کوهی بدیوار باسوری و جزیره ابن عمر بدیوار موصل است که تا دجله هشت فرسخ فاصله دارد و قرار گاه کشتی تا کنون بر سر این کوه هست . گویند بعضی قسمتهای زمین سرعت آب را فرو نبرد و بعضی دیگر بهنگام فرمان سرعت آب را فرو برد .

زمینهایی که اطاعت کرده وقتی حفر شود آب آن خوشگوار است و زمینهایی که در قبول فرمان تأخیر کرده خدایش بآب شور و شوره و نمکزار و ریگ عقاب کرده و آن آب که از تمرد زمین در فروردن آن بجا مانده بگودالهای زمین رفته و دریاها از آنست و باقیمانده آبی است که زمین آن نافرمانی کرده و مایهٔ هلاک اقوام شده است. از این پس در همین کتاب اخبار و اوصاف دریاها را یاد خواهیم کرد.

نوح با سه فرزندش سام و حام و یافث و سه عروسش و چهل مرد و چهل زن از کشتی فرود آمدند و بدامن کوه رهسپار شدند و در آنجا شهری بنیاد کردند و نام آنرا ثمانین یعنی هشتاد نهادند که اکنون نیز که سال سیصدوسی و دوم است همین نام دارد نسل آن هشتاد نفر از میان رفت و خداوند نسل مخلوق را بوسیلهٔ سه پسر نوح از او قرار داد و خداوند عزوجل از این قصه خبر میدهد که گوید «ونسل او را باقی گذاشتیم» و خدا باین تاویل داننا تر است.

و آن پسر نوح که بجا ماند و نوح بدو گفت «پسرك من با ما سوار شو» یام بود.

نوح زمین را میان فرزندان خود تقسیم کرد و هر قسمت را یکی اختصاص داد. فرزند خود حام را بواسطهٔ رفتاری که باید کرد و معروفست نفرین کرد و گفت: «حام ملعون باد و بندگان او برادران کناد». سپس گفت «سام مبارك باد و یافث را خدا فرونی دهد و یافث بمسکن سام در آید.» در تورات دیدم که نوح از پس طوفان سیصد و پنجاه سال زنده بود و همهٔ عمر وی نهصد و پنجاه سال بود و جز این نیز گفته اند. پس حام و فرزندان او ذرا قامتگاههایشان بخشکی و دریا جا گرفتند که ترتیب آنرا در این کتاب می آوریم و هم تفرقهٔ نژاد یافث و سام و حام را در زمین یا مسکن-هایشان یاد خواهیم کرد.

سام در میان زمین از دیار حرم تا خضر موت و عمان و عالج آرام گرفت و ارم بن

سام و ارفخشذ بن سام از جمله فرزندان او بودند. قوم عاد بن عوص از فرزندان سام بودند که در ریگستان احقاف مکان داشتند و هود بایشان مبعوث شد و هم قوم ثمود بن عابر از فرزندان آدم بودند که در سرزمین حجر ما بین شام و حجاز بسر میبردند و خداوند برادرشان صالح را بسوی ایشان فرستاد و حکایتشان با صالح روشن و معروفست و در جای دیگر در همین کتاب شمه‌ای از اخبار او و پیمبران دیگر را علیهم السلام یاد خواهیم کرد.

طسم و جدیس پسران لاوذب بن ارم بودند که در یمامه و بحرین جا داشتند و عملیق بن لاوذب بن ارم برادرشان بود که بعضی از ایشان مقیم حرم و بعضی دیگر بسرزمین شام بودند و عمالیق از ایشان بودند که در مناطق مختلف پراکنده شدند. و برادرشان امیم بن لاوذب بسرزمین ایران فرود آمد. در همین کتاب در باب اختلاف کسان درباره نژاد ایرانیان خواهیم گفت که بعضی‌ها کیومرث را از فرزندان امیم شمرده و گفته‌اند که بنی‌امیم بسرزمین و بار که به پندار اخباریان قلمرو جنیان بود فرود آمدند.

فرزندان عبیل بن عوص نیز که برادر عاد بن عوص بود در مدینه پیمبر علیه السلام فرود آمدند.

سام بن نوح، ماش بن ارم بن سام را فرزند داشت که بشهر بابل بر ساحل فرات فرود آمد و نمرود بن ماش پسر او بود که در بابل مقر ساخت و هم در آنجا بر ساحل فرات پلی ساخت و پانصد سال سلطنت کرد و پادشاه نبطیان بود و در ایام وی خداوند زبانها را مختلف کرد و برای فرزندان سام نوزده زبان و برای فرزندان حام هفده و برای فرزندان یافث سی و شش زبان قرار داد و پس از آن لغتها منشعب شد و زبانها اختلاف یافت و این مطلب را با پراکندگی کسان در شهرها و شعرا که هنگام پراکندگی در سرزمین بابل گفته‌اند در همین کتاب در جای خود بیاوریم. گویند فالغ بود که زمین را میان اقوام تقسیم کرد و بهمین جهت فالغ نام

یافت که اصل آن فالج بمعنی قاسم است.

وارفخشد بن سام بن نوح، شالخ را فرزند آورد و شالخ دو فرزند آورد، یکی فالج بن شالخ که زمین را تقسیم کرد و او جدا بر اهِیم علیه السلام بود، دیگری عابر بن شالخ که پسرش قحطان بن عابر بود و پسر او یعرب بن قحطان بود و او نخستین کس بود که پسرانش باو درود ملك یعنی «شادزی» و «گزندت مباد» گفتند و بقولی این درود را بدیگری از ملوک حیره گفتند. قحطان پدر همه مردم یمن بود چنانکه انشاء الله در این کتاب در باب خلاف مردم در نژاد مردم یمن بیاید، و همو اول کس بود که سخن عربی گفت و چون معانی را اعراب یعنی اظهار کرد سخنش عربی نام یافت و یقطن بن عابر بن شالخ، پدر قبیله جرهم بود و قوم جرهم عموزادگان یعربند. جرهمیان در یمن سکونت گرفتند و عربی تکلم کردند آنگاه در مکه مقیم شدند و در آنجا بیودند چنانکه در اخبارشان بیاریم و مردم قطورا عموزادگان ایشان بودند. پس از آن خدا اسماعیل علیه السلام را در مکه سکونت داد که از جرهمیان زن گرفت و این قبیله خالهای فرزندان اسماعیلند.

اهل کتاب آورده اند که لمک بن سام بن نوح زنده است که خدا عز و جل به سام وحی کرد کسی را که به پیکر آدم گماشتی تا ابد زنده خواهم داشت، زیرا سام بن نوح تابوت آدم را در میان زمین بنخاک سپرد و لمک را بقبر وی گماشت. وفات سام روز جمعه در ماه ایلول بود و عمرش تا آن دم که خدایش قبض روح کرد سیصد سال بود.

از پس سام پسرش ارفخشد کاردار زمین شد و عمر وی تا هنگامی که خدایش قبض روح کرد چهارصد و شصت و پنج سال بود و وفاتش بمه نیشان بود و چون خداوند ارفخشد را قبض روح کرد پسرش شالخ بن ارفخشد پا گرفت و عمرش تا آن دم که خدایش قبض روح کرد چهارصد و سی سال بود. و چون خداوند شالخ را قبض روح کرد پسرش عابر پا گرفت و جهان آباد کرد و بروز کار وی حادثه ها و نزاع در

بعضی نقاط زمین بود، و عمرش تا وقتی که خدایش قبض روح کرد سیصد و چهل سال بود.

و چون خدا عابرا را قبض روح کرد پس از او پسرش فالغ روش پدران سلف را بپا داشت و عمر وی تا خدایش قبض روح کرد دویست و سی سال بود که دز پیش از او و اختلاف زبانها که بسر زمین بابل بود یاد کرده ایم.

وقتی خدا فالغ را قبض روح کرد پس از او پسرش رعوبن فالغ پا گرفت. گویند تولد نمرود ستمگر بدوران وی بود و عمر وی تا هنگامی که خدایش قبض روح کرد دویست سال بود و وفاتش در ماه نisan بود.

وقتی خداوند رعورا را قبض روح کرد از پس وی ساروغ بن رعو پا گرفت. گویند بدوران وی بیاره‌ای علل که در زمین رخ نمود پرستش بتان و تصویرها نمودار شد و عمر وی تا هنگامی که خدایش قبض روح کرد دویست و سی سال بود.

و چون خدا ساروغ را قبض روح کرد از پس وی ناحور بن ساروغ پا گرفت و برسم پدران سلف رفت. بروزگار وی حوادث و زلزله‌ها بود که بروزگار پیش سابقه نداشت. پاره‌ای مشاغل و ابزارها نیز در ایام وی پدید آمد و هم بدوران او جنگها بود و فرقه‌ها از هندوان و دیگران بوجود آمد. عمر وی تا هنگامی که خدایش قبض روح کرد یکصد و چهل و شش سال بود.

وقتی خدا ناحور را قبض روح کرد از پس او پسرش تارح پا گرفت و همو آزر پدر ابراهیم خلیل بود که نمرود بن کنعان بروزگار وی بود و عبادت آتش و نور در ایام نمرود در زمین نمودار شد و برای آن مرتبت‌ها نهادند و هم در زمین آشفتگی بسیار بود؛ جنگها شد و در شرق و غرب ولایتها و کشورها پدید آمد و حادثه‌های دیگر بود. سخن در احکام نجوم آشکار شد و افلاك را تصویر کردند و برای اینکار ابزارها ساختند و فهم مطالب فلکی را بذهن مردم نزدیک کردند. ستاره بینان در طالع سال تولد ابراهیم علیه السلام نگریستند که چه حکم میکند و به نمرود

گفتند مولودی بوجود می آید که عقول مردم را ریشخند میکند و عبادتشان را از میان میبرد. و نمرود بگفت تا موالیدن کور را بکشند. اما ابراهیم را در غاری نهان کردند و آزر که همان تارح بود بمرد و هنگامی که خدا عزوجل قبض روحش کرد عمرش دو یست و شصت سال بود، والله الموفق للصواب.

ذکر قصه ابراهیم علیه السلام و پیمبران و ملوک بنی اسرائیل

و غیر بنی اسرائیل که پس از دوران وی بودند

وقتی ابراهیم بزرگ شد و از غاری که در آنجا بود برون آمد و در آفاق زمین و جهان نظر کرد و دلایل حدوث و فناپذیری را بدید و طلوع زهره را نگریست گفت: «این پروردگار منست» و چون ماهتاب را دید که از آن روشنتر است گفت: «این پروردگار منست» و چون خورشید را دید که از آنچه دیده بود درخشانتر است گفت: «این پروردگار منست، این بزرگتر است.» کسان درباره سخن ابراهیم که این پروردگار منست، خلاف کرده اند بعضی گفته اند بطریق استدلال و استفهام بود و بعضی دیگر عقیده دارند که این سخن از ابراهیم پیش از بلوغ و حال تکلیف بود و گروهی دیگر جز این گفته اند. پس جبریل بیامد و وی را شریعت آموخت و خدایش پیمبر و خلیل کرد که از پیش هدایت یافته بود و هر که هدایت یافته باشد از خطا و لغزش و عبادت غیر یکتای صمد مصون است. ابراهیم که دید قوم وی بتان تراشیده را بخدایی گرفته اند و عبادتشان میکنند ملامتشان کرد. و چون مذمت ابراهیم از خدایان قوم مکرر شد و شهرت گرفت نمرود آتشی بی فروخت و وی را در آن افکند و خدا آتش را خنک و سالم کرد و در آن روز در همه نقاط زمین آتش خاموش بود.

و ابراهیم، اسماعیل علیهما السلام را فرزند آورد و این بروز گاری بود که از

عمر وی هشتاد و شش یا هشتاد و هفت و بقولی نود سال گذشته بود. مادر اسماعیل هاجر کنیز ساره بود و ساره نخستین کسی بود که به ابراهیم ایمان آورده بود. وی دختر بتوایل بن ناحور یعنی دختر عموی ابراهیم بود، و جز این نیز گفته اند که پس از این بیاریم.

لوط بن هاران بن ناحور نیز که برادر زاده ابراهیم بود بدو ایمان آورد. و خدا لوط را بشهرهای پنجگانه فرستاد که سدوم و عمورا و ادموتا و صاعورا و صابورا بود. قوم لوط مردم مؤتفکه بودند. بنظر کسانی که کلمه را مشتق دانسته اند این نام از افك اشتقاق دارد که بمعنی دروغ است و خدا در کتاب خویش یادشان کرده گوید: «مؤتفکه سقوط کرد» و آن شهر است مابین ناحیه شام و حجاز بنزدیک اردن و فلسطین ولی در قلمرو شام است و تا کنون یعنی بسال سیصد و سی و دوم بجاست اما ویرانست و کس در آنجا سکونت ندارد و مسافران سنگهای نشاندار را که مایه هلاک مردم شهر شده در آنجا توانند دید که سیاه و براق است. لوط بیست و چند سال میان قوم خویش اقامت کرد و بنخدا دعوتشان کرد اما ایمان نیاوردند و چنانکه خداوند خبر داده عذاب آنها را بگرفت.

و چون اسماعیل فرزند ابراهیم از هاجر بزاد ساره را غیرت آمد و ابراهیم اسماعیل و هاجر را به مکه برد و آنجا سکونت داد. و این گفتار خدا عزوجل است که بحکایت از ابراهیم گوید: «خدایا من کسان خود را بدره ای بی حاصل بنزد خانه محترم تو گذاشتم.» و خدا دعایش را اجابت کرد و با مجاورت جرهم و عمالقه و حشت از ایشان ببرد و دلهایی از مردم را بسوی آنها متمایل ساخت. و خدا قوم لوط را بسبب اعمالشان که معروفست بروزگار ابراهیم هلاک کرد.

سپس خداوند به ابراهیم فرمان داد تا فرزند خویش را ذبح کند و او باطاعت پروردگار پرداخت و پسر را به رود را نداخت و خدا ذبیحه ای بزرگ بقدای او فرستاد، و ابراهیم با اسماعیل پایه های خانه را بر آوردند.

آنگاه ابراهیم اسحاق علیه السلام را از ساره، فرزند آورد و این بروز کاری بود که یکصد و بیست سال از عمر ابراهیم گذشته بود. کسان درباره ذبیح خلاف کرده اند، بعضی گفته اند ذبیح اسحاق بود بعضی دیگر او را اسماعیل دانسته اند. اگر فرمان ذبیح به حجاز آمده باشد ذبیح اسماعیل بوده است زیرا اسحاق به حجاز نرفته بود و اگر فرمان ذبیح به شام آمده باشد ذبیح اسحاق بوده است، زیرا اسماعیل از آن پس که از شام برده شد بدانجا بازنگشت. ساره بمرد و پس از او ابراهیم با قنطورا ازدواج کرد و شش پسر از او آورد که مرق و نفس و مدن و مدین و سنان و سرح بودند. ابراهیم در شام بمرد و هنگامی که خدا قبض روحش کرد عمرش یکصد و نود و پنج سال بود و خدا ده صحیفه بدو فرستاده بود.

اسحاق از پس ابراهیم رفقا دختر بتوایل را بزنی گرفت و او عیص و یعقوب را از یک شکم آورد. عیص اول از مادر جدا شد و یعقوب پس از او بود و هنگام تولدشان اسحاق شصت ساله بود. و اسحاق نابینا شد و دعا کرد تا یعقوب بر برادران خود ریاست و در فرزندان وی پیمبری داشته باشد و عیص بر فرزندان وی حکومت داشته باشد. و چون خدا اسحاق را قبض روح کرد یکصد و هشتاد و پنج سال داشت و در جوار پدر خود خلیل بنحاک رفت. محل گورشان مشهور است و بفاصله هیجده میل از بیت المقدس در مسجدیست که بنام مسجد و مراتع ابراهیم معروفست.

اسحاق به پسر خود یعقوب گفت تا بسر زمین شام برود و او را به پیمبری دوازده تن از پسرانش که لاوی و یهودا و یساخر و زبولون و یوسف و بنیامین و دان و نفتالی و کان و اشار و شمعون و روییل بودند بشارت داد. اینها اسباط دوازده گانه اند و پیمبری و شاهی در اولاد چهارتن از ایشان یعنی لاوی و یهودا و یوسف و بنیامین بود. و شکوه یعقوب از برادرش عیص بیشتر شد و خداوند او را ایمنی داد. یعقوب پنج هزار و پانصد گوسفند داشت، و از آن پس که خدای عز و جل وی را ایمنی داد که باو دست نخواستند